

## راز مرگ «تختی» ۴۸ ساله شد

۱۷ دی ۱۳۹۴ ساعت ۱۸:۵۰

هفدهمین روز از ماه زمستان هرسال، یادآور مرگ اسطوره و جهان پهلوانی است که مدال را فدای جوانمردی کرد تا نامش همیشه در قلب ایرانیان زنده بماند؛ مردی که راز مرگش ۴۸ ساله شده است.

مدال‌های رنگارنگ در کنار افتادگی و مردم‌داری هرچند عاملی برای محبوبیت یک ورزشکار است اما چند اتفاق مهم باعث شد تا «غلامرضا» ی تشک کشتی، جهان پهلوان «تختی» قلب مردم ایران شود؛ آنهم درحالی‌که در حدود نیم قرن است، از واقعیت به خاطره تبدیل شده است. تختی در فینال مسابقات جهانی حاضر نشد برای کسب مدال طلا حریف مصدومش را به زمین بزند و به جای گرفتن یک نشان زرین، نام خود را در میان مردم ایران و حتی جامعه جهانی کشتی جاودانه کرد. او با حرکت «پوریای ولی» گونه‌اش، ثابت کرد به جای قهرمانی، می‌توان پهلوان شد. سپس در حادثه زلزله بوئین‌زهرا، کاری کرد تا شایسته کسب عنوان کم نظیر «جهان پهلوان»ی در ایران زمین باشد.

قهرمان میدین نفس‌گیر کشتی و پهلوان دل مردم، اما در ساعات پایانی ۱۷ دی‌ماه سال ۱۳۴۶ دارفانی را وداع گفت، درحالی‌که دلایل مرگش همچنان راز بزرگی برای هوادارانش است. در این سال‌ها عده‌ای معتقدند او خودکشی کرده ولی سکوت نزدیکان و داستان‌هایی که بعد از آن نیمه شب تلخ مطرح شد، هنوز پرونده این تراژدی دردناک را مفتوح نگه داشته است. نخستین طلایی تاریخ المپیک کشورمان، در ۳۷ سال و اندی از عمرش، که روزهای شیرین و تلخی را برای مردم ایران رقم زد، در زندگی حرفه‌ای و خصوصی سکنس‌های ویژه‌ای داشت که باعث شهرت و زنده ماندن نامش در این سال‌ها شده است.

سکنس اول؛ مسیری سخت تا طلای المپیک

«هیچ چیز نمی‌تواند مرا خوشحال کند؛ پول، مدال طلا، عشق و حتی عشق... نسبت به این مردمی که به فرودگاه آمده‌اند، احساس شرمندگی می‌کنم» این بخشی از صحبت‌های جهان پهلوان غلامرضا تختی در هنگام عزیمت به آخرین سفر خود، در میان خیل عظیم مردمی بود که برای بدرقه‌اش به فرودگاه رفته بودند.

فرزند پنجم «رجب خان» یخ فروش که روز پنجم شهریورماه سال ۱۳۰۹ در خانواده‌ای متوسط در محله خانی آباد تهران به دنیا آمد، به خاطر مشکلات مالی تنها ۹ سال در دبستان و دبیرستان منوچهری درس خواند. در حاشیه جنگ جهانی دوم و برای تامین

معاش به خوزستان رفت با روزی ۸-۷ تومن مزد اما به خاطر علاقه به کشتی، سال ۱۳۲۹ به باشگاه پولاد رفت.

مرحوم «حسین رضی‌زاده» استعدادش را کشف کرد و با حضور در تیم ارتش در ایام سربازی، مسیر پیشرفت را ادامه داد. هر چند در نخستین رقابت بین‌المللی - مسابقه بزرگ ورزشی فرانسه - ضربه فنی شد اما تمرین‌هایش را به شکل جدی ادامه داد و سرانجام در سال ۱۳۳۰ در وزن ششم (۷۹ کیلوگرم) به عضویت تیم ملی درآمد. در رقابتهای قهرمانی جهان (هلسینکی - ۱۹۵۱) با ۲۱ سال، نایب قهرمان جهان شد، مسابقه‌ای که آغاز ۱۵ سال افتخار آفرینی و فتح سکوهای متعدد قهرمانی توسط تختی بود.

در بازی‌های المپیک ۱۹۵۶ - ملبورن که آذرماه سال ۱۳۳۵ برگزار شد، تختی در وزن هفتم (۸۷ کیلوگرم) رقبایی از شوروی، آمریکا، ژاپن، آفریقای جنوبی، کانادا و استرالیا را شکست داد و نخستین طلای تاریخ کاروان ورزشی ایران را درحالیکه بالاتر از نمایندگان آمریکا و شوروی ایستاد، برگردن آویخت. او در اسفندماه همان سال با غلبه بر حسین نوری به مقام پهلوانی ایران رسید و در سال‌های ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ نیز این عنوان را تکرار کرد.

تختی از لحاظ تعداد مدال جهانی و المپیک (۷ مدال) و استمرار مدال آوری (۱۱ سال) در تاریخ ورزش ایران رکورددار است، همچنین نخستین کشتی‌گیر ایرانی است که موفق شد در سه وزن ۷۹، ۸۷ و ۹۷ کیلوگرم صاحب مدال‌های جهانی و المپیک شود.

سکانس دوم قهرمانی که پهلوان شد

در تاریخ ایران قهرمانانی بودند که در عرصه‌های مختلف ورزشی افتخارات بزرگی را رقم زدند اما غلامرضا تختی در عمر کوتاهش تعبیر واقعی جمله «پهلوانی از قهرمانی مهمتر است» بود؛ مردی که امروز نه تنها به خاطر مدال‌هایی که گرفت بلکه بخاطر نشان‌ها و افتخاراتی که از دست داد، محبوب شده است.

نخستین از خودگذشتی تختی به بازی‌های المپیک ۱۹۶۰ باز می‌گردد؛ جاییکه پرچمداری کاروان ایران را به جعفر سلماسی نخستین مدال‌آور تاریخ ورزش ایران سپرد. سلماسی این اتفاق را چنین تشریح کرد: «در روز افتتاحیه المپیک ۱۹۶۰ - رم، رئیس تربیت بدنی وقت، برای رژه رفتن پرچم ایران را به دست تختی داد ولی او به طرف من آمد و گفت برداشتن پرچم ایران حق شما است چون اولین قهرمان المپیک هستید. اصرارها و درخواست‌های من هم باعث انصراف تختی نشد تا من با پرچم ایران، جلوی کاروان رژه بره؛ اتفاقی که هیچگاه فراموش نخواهد شد...»

آنچه اما شهرت تختی را جهانی کرد، حرکت جوانمردانه‌اش در رقابت با الکساندر مدوید بود، داستانی که شنیدنش از زبان بزرگترین کشتی‌گیر قرن بیستم جذابیت بیشتری دارد: «در جریان مسابقات جهانی تولیدو، زانویم ضربه خورد. پزشک تیم باند زانویم را باز کرده و مشغول تزریق مسکن بود که تختی از آنجا گذشت و همه چیز را دید. یکی از مربیان به من گفت: بیا! او متوجه شده و در مسابقه به پای مصدوم تو می‌پیچید اما تختی اصلاً به پای مجروح دست نزد. با اینکه هفت سال از من پیرتر بود ولی تا آخر کشتی مردانه جنگید، هرگز به حيله و نیرنگ متوسل نشد و به گرفتن مدال نقره به جای طلا رضایت داد.»

احترام به پیشکشوت دیگر خصیصه مهم جهان پهلوان کشی ایران بود، سنتی پسندیده که رعایت آن توسط تختی را می‌توان در کلام «احمد وفادار» یکی از پهلوانان نامی ایران جستجو کرد: «یادم نمی‌رود شبی را که همراه غلامرضا به یکی از زورخانه‌های تهران رفتیم. به او پیشنهاد دادند تا میانداری کند اما او قبول نکرد و گفت: جایی که وفادار هست، این کار را نمی‌کنم. حتی در پایان مراسم پیشنهاد اهدای جوایز را رد کرد و این کار را هم به من سپرد».

به جرات می‌توان گفت نام زلزله بوئین‌زهرها با تختی عجین شده زیرا او با کاری که بعد از آن حادثه دردناک در سال ۱۳۴۱ انجام داد، به خیلی‌ها این درس را آموخت در چنین روزهایی باید در کنار مردم باشند. تختی پس از ناامیدی از دستگاه‌های دولتی، آستین همت را بالا زد و برای جمع‌آوری کمک‌های مردمی، از خیابان ولیعصر و دو راهی یوسف‌آباد با چند وانت تا ایستگاه راه‌آهن پیاده رفت. مردمی که از حرکتش خبردار شدند، از دور و نزدیک خودشان را به این کاروان نزدیک کرده و چون مطمئن بودند پول و وسائل به دست زلزله‌زده‌ها می‌رسد، در حد توان‌شان کمک می‌کردند؛ اتفاقی که تختی را جاودانه‌تر کرد. سکانس سوم؛ پرونده‌ای برای مرگی مشکوک

ساعت ۸ شب، هتل آتلانتیک تهران؛ غلامرضا تختی از اتاقش بیرون می‌آید، درخواست قلم و کاغذ می‌کند و بدون صرف شام به اتاقش باز می‌گردد. همه فکر می‌کنند خوابیده است اما ساعت ۷ صبح زری امیری که برایش صبحانه می‌برد، متوجه صورت باد کرده، کبود شده و خونی که از گوشه لبانش روی متکا ریخته می‌شود. مدیر هتل پس از اطلاع از این موضوع با مراکز درمانی تماس می‌گیرد و ساعت ۸:۳۰ دقیقه پیکرش از هتل خارج می‌شد.

آن زمان داستان مرگ تختی خیلی ساده نقل شد؛ خودکشی چهار روز بعد از حضور در هتل و آنهم به دلیل ناراحتی‌های روحی و مشکلات مالی. خیلی‌ها این داستان را باور کردند ولی بسیاری از مردم همچنان از قتل این چهره محبوب به دست نیروهای ساواک سخن می‌گویند زیرا قبول قتل نفس از سوی فردی مردم‌دار و مذهبی بسیار سخت است.

تختی در آبان‌ماه سال ۱۳۴۵ با شهلا توکلی ازدواج کرد و ۴ ماه و ۶ روز بعد از تولد پسرش به نام بابک، دار فانی را وداع گفته درحالی‌که به گفته عوامل حکومتی به خاطر محرومیت از حضور در ورزش، ناکامی در المپیک ۱۹۶۴ و مشکلات خانوادگی دست به خودکشی زده اما این پرونده همچنان در دل مردم مفتوح است زیرا زوایای پنهان و سوالات بی‌جوابی دارد.

«امروز شنبه شانزدهم دیماه است. هنوز تصمیم قطعی نگرفته‌ام. به بابک می‌اندیشم... به زندگی‌ام می‌اندیشم که پس از مرگ تباه می‌شود... بابک بی پدر می‌شود... نمی‌دانم چه کنم... احساس می‌کنم چند ساعت بیشتر به آخر عمرم نمانده... مرگ به طرف من می‌آید... چشم‌هایم سیاهی می‌رود، دیگر نمی‌توانم بنویسم. دست‌هایم خشکیده و می‌لرزد.» اینها هم بخشی از آخرین دست‌نوشته‌های غلامرضا تختی است که در هتل آتلانتیک پیدا و در روزنامه کیهان به چاپ رسید.

این نوشته‌ها هم نتوانست خودکشی تختی را قطعی کند؛ آنهم به چند دلیل. نزدیکی هتل آتلانیک به یکی از مراکز ساواک، سوراخی که در پشت سرش در غسالخانه دیده شد، ترس حکومت از محبوبیت تختی و حمایتش از مخالفان رژیم و اعتقادات مذهبی جهان پهلوانه مواردی که شک و شبهه‌های بزرگی در پرونده مرگ «غلامرضا» ایجاد کرد.

نایب حسینی یکی از دوستان تختی می‌گوید: «وقتی به غسالخانه رسیدم، دیدم پشت گردن و سرش سوراخ است. از دکتر طباطبایی رئیس وقت پزشکی قانونی پرسیدم این سوراخ چیست؟ او سکوت کرد». دل‌لباشی از کارکنان سالن‌های کشتی با صراحت اعلام کرد: «به محض اینکه تمرین تمام می‌شد، تختی نماز را شروع می‌کرد. او بیش از حضور در هر مسابقه‌ای به زیارت امام رضا (ع) می‌رفت...». مسائلی که می‌تواند خط بطلانی روی بحث خودکشی مرحوم تختی بکشد.

امروز چهل و هشتمین سالگرد درگذشت غلامرضا تختی در ابن بابویه برگزار می‌شود اما هنوز خیلی‌ها بر این باورند که «غلامرضا را غلامرضا کشت». غلامرضا پهلوی برادر شاه ملعون که در آن زمان رئیس کمیته ملی المپیک ایران بود. بعد از اینکه در تالار وحدت و در جشن تقدیر از کوهنوردان، تختی بیش از او تشویق شد، با ناراحتی سالن را ترک و کینه بزرگی از او بر دل گرفت... منبع: مجله مهر

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۲۰۹۱۳/ساله-۴۸-تختی-مرگ-راز/>